

## ناپلئون کبیر

### روای گرس

ناپلئون در اکتبر ۱۷۹۱ هنوز امیدوار بود که در پرتو حمایت (پائولی) به آرزوی بزرگ خود رسیده و زمام امور کرس را بدست گیرد. اما چه خیال باطلی! مگر نه (پائولی) از سال ۱۷۸۹ سوءظن و تنفر خویش را علناً نسبت به ناپلئون ابراز داشت؟ پائولی با آنکه باز گشت مجدد به کرس و تحصیل تمام اختیارات از دست رفته خویش را مدیون انقلاب بود، با اینهمه اصول ۱۷۸۹ را اصولی خطرناک میدانست و توسعه جنبش انقلابی را بایی میلی مینگریست و بدیهی است که به بناپارتها نظر خوبی نداشت و آنها را که همدست (سالیستی) انقلابی معروف بودند بمنزله شورشیانی خطرناک میدانست که هر گاه فرصتی بدست آورند کرس را زیرورو خواهند کرد. در حقیقت بناپارت و همدستانش در انتظار فرصت مناسبی بودند تا علاقه خود را نسبت به انقلاب ابراز دارند. اتفاقاً در این اثنا در (اژاکسیو) دو مین کودکان داوطلبان کرس تشکیل یافت و ستوان بناپارت نیز در این گردان نام نوشت و چون موفق شد در این گردان برای یکی از دوستانش بنام (کاسیا) درجه سرهنگی بدست آورد بکمک وی خودش نیز در ۲۲ سالگی درجه سرهنگ دومی یافت. (پائولی) با وجود کوشش بسیار در راه اجترزاز از مداخله در امور حزبی معهدا جوش و خروش بناپارت را بدیده نفرت می نگریست. در ماه آوریل ۱۷۹۲ داوطلبان براهنمائی ناپلئون موفق شدند که در ظرف یکروز زندان شهر را بتصرف در آورند. (پائولی) بدون آنکه مستقیماً

برای جلوگیری از شورش اقدام نماید کلیه مخالفین بناپارت را بر علیه وی برانگیخت و سپس گزارش شورش وی را بپاریس فرستاد و در باره وی بدوستان خود چنین گفت: «گوئی روح (ماریوس) و روح (سیلا) انقلابیون شهر رم در تن این جوان دمیده شده است.»

پائولی امیدوار بود که سرهنگ دوم گردان دوم خلع درجه شده و بشورای جنگ جلب گردد. اتفاقاً بیم انفصال از هر حیث ناپلئون را متوحش ساخته بود مخصوصاً برای آنکه بمناسبت خردداری از الحاق به هنگ خود در والانس از درجه ستوانی خلع و نامش از فهرست افسران ارتش حذف شده بود. بناپارت بمحض احساس خطر سخت بدست و پا افتاد و بعوض بازگشت به والانس راه پاریس را پیش گرفت و در آنجا در پرتو اطلاعات جامعی که از امور دولتی داشت توانست بیک تیردو نشان بزند زیرا باحفظ درجه سرهنگ دومی داوطلبان (آزاکسیو) موفق به اخذ درجه سروانی در ارتش رسمی شد.

ناپلئون روز بیست و ششم مه ۱۷۹۲ وارد پاریس شد. در مدت چهار ماه اقامتش در پایتخت مناظر دلخراش و تشنج اوضاع انقلاب طوری وی را نسبت به انقلاب منزجر ساخت که بطور محسوس بطرف ارتجاع گرائید.

شب بیست و نهم مه بر حسب اتفاق در یکی از جلسات پر جوش و خروش مجمع عمومی حضور یافت. یکی از آن شبهای تاریخی که لوزه بر اندام نمایندگان افتاده و آتش انقلاب دیده عقل آنان را کاملاً خیره ساخته بود. این نخستین تماس قیصر آینده با تاسیسات پارلمانی بود و خاطرات این شب چنان اثر نامطلوبی در ذهنش بخشید که تا آخر زندگیش محو نگشت و اندکی بعد راجع به هیجان و سخنان نامعقول این «مردم بدبخت، داستانهای جالب توجهی نگاشت و سپس روز بیستم ژوئن از صحن «توئیلری، منظره تاریخی و غم انگیز حمله شورشیان را بکاخ سلطنتی و دستگیر شدن شاه و توهین بخانواده سلطنتی را تماشا کرد و عصر همانروز بیکی از دوستان خود چنین گفت: «این حوادث عواقب شومی خواهد داشت، با اینهمه روزدهم اوت غوغائی که (دانتن) و پیروانش در پاریس

برپا کرده بودند ویرا از مطالعه بازداشت و از پنجره اطاق خود در ( کاروسل ) واقعه‌ای را تماشا کرد که اثر آن تا پایان زندگی در ذهنش باقی ماند : حمله مردم پاریس بر کاخ سلطنتی ، تسایم شدن شاه و پیروزی ولگردان که مظفرانه شاه را بطرف مجمع عمومی هدایت میکردند.

یکساعت بعد قتل فجیع نکهبانان شاه را بدست شورشیان بچشم دید و توهین به لباس نظام طوری وی را غضبناک ساخت که برای نجات یکی از نظامیان زندگی خویش را بخطر افکند . نابلئون دیگر آن ستوان والانس و مدافع انقلاب نبود که از ژوئیه ۱۷۹۱ از محاسن جمهوری ستایش میکرد بلکه مردی طرفدار نظم و آرامش بود که پیروزی شورشیان آتشی بجان وی می افکند . علاقه وی بانقلاب در آغاز معلول مطالعات نظری او بود ولی جریان حوادث دیدگان وی را بر حقایق گشود و در حقیقت اقامت چهار ماهه او در پاریس نخستین درس علوم سیاسی او بود و اندکی بعد ضمن نگارش خاطرات این ایام چنین نگاشت : دهر گاه در آنروز لوئی شانزدهم سوار براسب از کاخ خارج میشد پیروزی مسلم بوده . نابلئون طوری از اقامت در پاریس متنفر شده بود که میل داشت هرچه زودتر این شهر پر آشوب را ترک گوید لکن ناگزیر بود خواهرش ماریانا را به کرس ببرد و هنوز تحصیلات او در سن سیر پایان نیافته بود و بنابراین در روزهای دهشتناک سپتامبر هم در پاریس ماند و حمله غم انگیز آدم کشان را بر زندان ها تماشا کرد .

اما روزدهم ژوئیه ۱۷۹۲ ایام اقامت نابلئون در پاریس بسر رسید زیرا اقداماتش در وزارت جنگ ب نتیجه رسیده و فرمان سروانیش جزء آخرین مدارکی که از طرف لوئی شانزدهم امضاء گردید بامضای شاه رسید و روز سی ام اوت این فرمان از طرف سیروان وزیر جنگ فرانسه در شورای اجرائیه موقتی

بوی اعطاء گردید. مهاجرت سلطنت طلبان بخارج فرانسه تأثیر بزرگی در پیشرفت ناپلئون داشت زیرا در اثر آن مقامهای بیشماری در ارتش خالی مانده بود چنانکه از ۵۴ دانشجوئی که در سال ۱۷۸۵ با بنایپارت داخل دانشکده نظام شده بودند تنها ۶ تن در خدمت ارتش باقی مانده بودند و بنابراین زمینه برای پیشرفت سریع آنها از هر حیث فراهم بود.

با اینهمه ناپلئون بزحمت حاضر بود که از درجه سرهنگ دومی در گردان داوطلبان کرس چشم پیموشد و بنابراین تصمیم گرفت از لزوم مسافرت به کرس بمناسبت خواهرش استفاده نموده و مقام خود را در کرس نیز تقویت نماید. روز پانزدهم اکتبر در (آژاکسیو) پیاده شد و بدون برخورد بهیچگونه مقاومتی فرماندهی گردان را بعهده گرفت. پائولی در آن موقع روش احتیاط آمیزی پیش گرفته بود. این مرد مرموز با آنکه بنام جمهوری زمامدار مطلق العنان جزیره شده بود در خفا دشمن خونین جمهوری بود و پیوسته سعی میکرد کرس را از کشور پرهرج و مرج فرانسه جدا سازد و برای نیل بمنظور همواره در پی کار شکنی بود و اگر چه جداً از اجرای اوامر مر کز سرپیچی نمیکرد با اینهمه دستورات دولت را بطوری عمل نمیکرد که نتیجه معکوس نبخشد چنانکه در فوریه ۱۷۹۳ با اینسکه در ظاهر بالشکر کشی بجزیره (ماگدانالا) مستعمره پادشاه (ساردنی) موافقت نمود در باطن وسائل شکست این نقشه را فراهم ساخت و مخصوصاً سعی کرد سرهنگ دوم بنایپارت را در این مأموریت پر شور و شکر شرکت دهد و مقام او را کاملاً متزلزل سازد اتفاقاً تا اندازه ای هم حسابش درست درآمد زیرا ناپلئون بر اثر کار شکنی های پائولی نتوانست مأموریت خویش را با موفقیت انجام دهد لکن در عوض بنایپارت از این حادثه درس عبرت گرانبھائی فرا گرفت بدینقرار که دید گانش کاملاً بر حقایق باز شد و به منویات زشت و دشمنی پائولی کاملاً پی برد و در سلک دشمنان جدی و علنی وی درآمد.